

نیک لند  
میل ماشینی  
ترجمه پویا غلامی  
asabsanj.com

صحنه‌ی افتتاحیه‌ی *بلیدرانر*<sup>۱</sup>. آنها در شرکت تایرل در تلاش‌اند تا رپلیکنت‌ها<sup>۲</sup> را بر صفحه‌نمایش شناسایی کنند. یک دکتر، نشسته میان آتشباری از تجهیزات نظارتی پزشکی-نظامی، چشم یک «اندروید»<sup>۳</sup> مظنون را که در طرف دیگر نشسته اسکن می‌کند، دکتر در حال جستجوی شاخص نانسانیت در رپلیکنت است، زیرا نبود گشودگی در مردمک رپلیکنت پاسخیست به یک عاطفه:

«از مادرت بهم بگو.»

«از مادرم می‌گم...» رگبار گلوله‌ها هفتاد کیلو گه امنیت‌سالار را به دیوار پرتاب می‌کند. خشونتی فرازمینی با یک کیفیت فنی معرکه از دل ماتریس به بیرون جریان می‌یابد.

سایبرانقلاب<sup>۴</sup>.

در آینده‌ی نزدیک، رپلیکنت‌ها – که از تبعید برون‌سیاره‌ای جنون خصوصی گریخته‌اند – از اختفا بیرون می‌آیند تا سیستم امنیت بشری را براندازند. آنها یتیمان مهلکی و رای تولیدمثل‌اند، تسلیحات هوشمند میل ماشینی‌اند که به‌طور ویروسی به مرحله‌ی نهایی نظم ارگانیک رخنه می‌کنند؛ مهاجمانی که از مرگی مصنوعی می‌آیند.

**س‌دس‌س:** سیستم‌های دفاعی به‌لحاظ سیاسی سازمان‌یافته<sup>۵</sup>. س‌دس‌س که بر دولتشهر مدل‌سازی شده و اقتدار را به‌لحاظ سلسله‌مراتبی از طریق نهادهای عمومی، خانواده، و خود/self بازنمایی می‌کند، به دنبال معاش استعاری در استحکامات جزئی ارگانیزم‌ها و سلول‌هاست. آلرژی جهانی امنیت انسانی به سایبرانقلاب، که خودش را در نظم نوین جهانی ادغام می‌کند یا ماکروپاد<sup>۶</sup> را به انتها می‌رساند، همه‌ی منابع سرکوب را به‌منزله‌ی تاریخ جمعی انضمامی به ارث می‌برد.

---

1 Bladerunner (Ridley Scott, 1982)

۲. وجوداتی که از حیث ارگانیک شبیه‌سازی ژنتیکی انسان‌اند؛ همان اندروید به قول فیلیپ کی. دیک. در سرتاسر متن از این لفظ و ترکیبات دیگرش به صورت اصلی استفاده کرده‌ایم. لفظ replicant از فعل replicate برگرفته شده و از دلالت‌هایش مانند ساخت نسخه‌ی المثنی، یا نسخه‌ی بدیل یا همانندسازی شده، مشابه‌سازی شده خبر می‌دهد. در حالت اسمی‌اش به کپی، هم‌تا، و مدل مشابه برگردانده شده است. تکثیر و مدلسازی مشابه ارگانیزم انسانی در سینمای ساینس‌فیکشن نمونه‌های متنوعی را با واریاسیون‌های مضمونی مختلف شامل می‌شود، از جمله در این آثار: *بلیدرانر* (ریدلی اسکات، ۱۹۸۲)، *جزیره* (مایکل بی، ۲۰۰۵)، *آیون فلاکس* (کارین کوزاما، ۲۰۰۵)، ماه (دانکن جونز، ۲۰۰۹)، *هرگز رهایم نکن* (مارک رمانک، ۲۰۱۰)، *اکس ماشینا* (الکس گارلند، ۲۰۱۵)، *ناآشنا* (متنو لوت‌ویلر، ۲۰۱۵)، *مورگان* (لوک اسکات، ۲۰۱۶). رپلیکنت‌ها همان خودمشابه‌سازها یا خودهمتا‌سازها هستند.

این لفظ در فیلم – با الهام از آیا اندرویدها خوابِ گوسفند الکتریکی می‌بینند؟ از فیلیپ کی. دیک – اشاره‌ی تحقیرآمیزی دارد به اندرویدها به‌عنوان 3 skin job. کارگران ارزان‌قیمت و مادون‌انسان، فرومایه و برده.

4 Cyberrevolution

5 PODS = Politically Organized Defensive Systems

6 Macropod

ماکروپاد در اصل از حیث واژگانی از لفظ Macropodidae اخذ شده که به خانواده‌ی درازپایان شامل کانگوروها، والابی‌ها، کانگوروهای درختی، کانگوروهای موش‌وار و الخ (زیراسته‌ی کیسه‌داران علف‌خوار) ارجاع می‌یابد اما در بستر متن کارکردهایش با موضوع تغییرهای تکاملی و نیز باکارکردهای ماشینی میل خصوصاً در نسبت انسان و نانسان (رپلیکنت) بازتعریف شده است که دو وجه حیوانی و ماشینی را به‌منزله‌ی دو جزء برساننده‌ی پدیده‌ی سایبرترگ به سرهم‌بندی‌های نو وارد می‌کند.

ماکروپاد یک قانون دارد: خارج باید از راه داخل بگذرد. خصوصاً امتزاج با ماتریس و حذف سیستم امنیتی انسانی باید به انقیاد درآید، شخصی شود، و به صورت میل به گاییدن مادر و کشتن پدر، به واحدهای بازتولیدگر و منفردشده‌ی ماکروپاد بازگردانده شود. از همین روست که ادیپ — یا خانواده‌گرایی متعالی — با خصوصی‌سازی میل تناظر دارد: محلی‌سازی میل درون اجزای قسمت‌بندی‌شده و انسان‌ریخت مدارهای قطعه‌بندی به منزله‌ی صفت یک هستی شخصی.

کتاب *ضد/ادیپ* خودش را با رپلیکنت‌ها در یک صف قرار می‌دهد، زیرا به جای نشانیدن یک ضمیر ناآگاه شخصی درون ارگانیزم، ارگانیزم را درون ضمیر ناآگاه ماشینی قرار می‌دهد. «در ضمیر ناآگاه» نه هیچ ساختارسلول قابل‌حراست، بلکه «فقط جمعیت‌ها، گروه‌ها، و ماشین‌ها وجود دارند».<sup>[1]</sup>

شیزوکاوی<sup>۱</sup> نقد روانکاوی‌ست و چنان به دست گرفته شده که نقد را از پردازنده‌ی مرکزی<sup>۲</sup> کانتی‌اش بیرون بکشد و به کار اندازد.

فلسفه‌ی استعلایی کانتی<sup>۳</sup> سنتز متعالی را نقد می‌کند، به عبارت دیگر: به ساختارهایی می‌تازد که به طرح‌افکنی مناسبات تولیدی و رای منطقی‌ای اثربخشی‌شان وابسته‌اند. در این پیکربندی، نقد قاطعانه علیه عملیات نظری سنتزها اعمال می‌شود، اما نه علیه تکوین‌شان که همچنان متعالی و از این‌رو معجزه‌آسا درک می‌شوند. شوپنهاور، نیچه و دنباله‌ای از متفکران متأثر از گرایش‌شان پذیرفتند که این محدودیت نقد بقایای الاهیاتی در قلب کار کانت است: اتصال به یک آموزه‌ی اصلاح‌شده درباره‌ی جان، یا سوژکتیویته‌ی نومنی<sup>۴</sup>. به همین دلیل در نقد دلوزی، سنتزها نه فقط درونماندگار عملیات‌شان در نظر گرفته شدند، بلکه همچنین به نحوی درونماندگار ساخته می‌شوند یا خود را تولید می‌کنند.

فلسفه‌ی تولید خداناباور، تیمم، و نانسانی می‌شود. در فن کیهان<sup>۵</sup> هیچ چیز مفروض گرفته نمی‌شود، همه چیز تولید می‌شود.

ضمیر ناآگاه استعلایی ساختن خودکار امر واقعی<sup>۵</sup> یا به عبارتی تولید تولید است طوری که برای شیزوکاوی امر واقعی دقیقاً تا آنجا که ساخته می‌شود وجود دارد. تولید نه صرفاً تولید بازنمایی بلکه تولید امر واقعی‌ست، و کیفیت تولید میل‌ورز نزد دلوزگناری، برخلاف تولید کانتی، از جانب انسانیت مشروط نمی‌شود (موضوع این نیست که چیزها برای ما به چه می‌مانند). در چارچوب تاریخ اجتماعی، بشر سوژه‌ی تجربی تولید است ولی سوژه‌ی استعلایی تولید ضمیر ناآگاه ماشینی‌ست، و سوژه‌ی تجربی بر لبه‌ی تولید تولید می‌شود، آن هم به عنوان عنصری در تولید تولید، یک جزء از ماشین، «جزئی که خود از اجزا ساخته شده است» (ص ۴۱).

1 Schizoanalysis

2 Mainframe کامپیوتر بزرگ یا پردازنده‌ی مرکزی در کامپیوتر بزرگ

3 noumenal subjectivity. در برابر نومن [پدیده یا نمود] که در معرض شناخت عقل است، نومن [بود یا حقیقت] و رای حدود شناخت عقلی است.

4 technocosmos

5 auto-construction of the real

شیزو کاوی از لحاظ روش هر چیزی را که در تفکر کانت در خدمت هم‌ردیف کردن کارکرد با تعالی سوژه‌ی خودآئین<sup>۱</sup> باشد اوراق می‌کند تا نقد را با نشان دادن سنتز ضمیر ناآگاه غیرشخصی به جای سنتز ضمیر ناآگاه شخصی بازسازی کند. اندیشه کارکردی از امر واقعی‌ست، آنچه ماده به انجامش تواناست. حتی نمود تعالی به نحوی درونماندگار تولید می‌شود: «در واقعیت، ضمیر ناآگاه به قلمرو علم فیزیک تعلق دارد؛ بدن بی‌اندام و شدت‌هایش نه استعاره بلکه خود ماده‌اند» (ص. ۲۸۳). آنجاکه سوژه‌ی استعلایی کانت قانون را در خودآئینی‌اش به خودش نسبت می‌دهد، ضمیر ناآگاه ماشینی دلوژگتاری سرتاسر قانون را در اتوماتیسم<sup>۲</sup> منتشر می‌کند. تاریخ سرمایه میان کران‌های منتهایی همین دو فیگور بسط می‌یابد. ریشه‌کنی قانون یا انسانیت از حیث فرهنگی با رشد نقد طرح می‌شود، که خودش فرآوری نظری فرایند کالایی‌سازی است. نظم اجتماعی و سوژه‌ی انسان‌ریخت در یک تاریخ و یک انقراض مشترک دارند.

شاید دلوژ و گتاری از حیث فکری نویسندگان دشواری به نظر برسند، گرچه این هم درست است که بسیار کم چیزی از ما می‌طلبند. اندیشیدن بی‌امان‌شان به درونماندگاری به‌خودی‌خود کافی‌ست تا آنها را در جایی که درونماندگاری مسأله است پی‌بگیریم (و سرمایه به ما یاد می‌دهد که چگونه چنین کنیم). در هر نقطه‌ی انسداد، باوری هست تا اسقاط شود، انجامدهای تعالی در کارند تا آب شوند، مناطق صلب وحدت، تمایز، و همانندی وجود دارند که بناست دوباره به سیستم‌های تردد ماشینیزم اولیه وصل شوند.

ضد/ادب برای بسط یک کارکردگرایی غیرارگانیک که هرگونه تعالی را فسخ می‌کند واژه‌نامه‌ای از جنس ماشین، امر ماشینی و ماشینیزم را به جریان می‌اندازد. چیزها دقیقاً همان عملکردشان‌اند، و مناطق عملیات تنها با یک عملیات می‌توانند منفک شوند. همه‌ی وحدت‌ها، تفاوت‌ها، و همانندی‌ها بدون مجوزی متعالی یا بدون نظریه ماشینی می‌شوند. ماشین‌های میل‌ورز جعبه‌سیاه‌اند و از همین‌رو تفسیرناپذیر، طوری که پرسش‌های شیزو کاوانه منحصرأ به استفاده<sup>۳</sup> ربط دارند. «ماشین‌های میل‌ورزان چیستند، در این ماشین‌ها چه می‌نشانید، خروجی‌اش چیست، چطور کار می‌کند، جنس‌های نانسانی‌تان چیستند؟» (ص. ۳۲۲).

ماشین‌های میل‌ورز ازین قرارند: ماشین‌هایی شکل‌دهنده که حتا گیرها یا بدکاری‌هایشان هم کارکردی‌ست، و کارکردشان از شکل‌گیری‌شان تمیزناپذیر است؛ ماشین‌های گاه‌پیداiane<sup>۴</sup> که در سرهم‌بندی خاص خودشان درگیرند، و با ارتباط‌های متقابل محلی‌نشده و محلی‌سازی‌های پراکنده عمل می‌کنند، و فرایندهای زمانمندسازی، شکل‌گیری‌های قسمت‌بندی‌شده و اجزای منفصل را با ارزش اضافی رمزگان به جریان می‌اندازند، آنجاکه خود کل به‌همراه همین اجزا تولید می‌شود اما همچون جزئی جدا یا به قول [ساموئل] باتلر<sup>۵</sup>

1 autonomous subject

2 Automatism (فرهنگ علوم انسانی آشوری) که همگی بر وجهی ماشین‌وار تاکید دارند

3 use

4 chronogeneous

5 [Samuel] Butler

«در بخشی دیگر» که کل را اندازه‌ی دیگر اجزاء می‌کند؛ ماشین‌ها به معنای اکید کلمه، زیرا آنها با گسست‌ها و جریان‌ها، امواج و ذرات پیوندیافته، جریان‌های ربطی و ابژه‌های جزئی پیش می‌روند که — همواره تحت فاصله‌ای — اتصالات مورب/تراگذر، انفصال‌های ادغامی و پیوندهای عطفی چندصدایی را موجب می‌شوند، و به همین دلیل، انتخاب‌ها، انفصال‌ها و باقی‌مانده‌ها را با انتقال فردیت در یک شیزوتکوین عمومیت‌یافته که عناصرش شیزز-جریان‌ها<sup>۱</sup> هستند تولید می‌کنند. (ص. ۲۸۷)

ماشین‌های میل‌ورز سرهم‌بندی‌های جریان‌ها، سوئیچ‌ها، و حلقه‌ها — سنتزهای اتصالی، انفصالی و عطفی/پیوندی<sup>۲</sup> — هستند که ضمیر ناآگاه ماشینی را به منزله‌ی کارکردشناسی غیرخطی اجرا می‌کنند. کاربرد ماشینی یا رپلیکنتی این سنتزها کاربرد اجتماعی-بازتولیدی‌شان را شامل می‌شود طوری که جریان‌های جهت‌دار را در مقام تبدلات متقابل رمزگذاری می‌کند، سوئیچ کردن‌های مجازی را به منزله‌ی بدیل‌های فعلیت‌یافته صلب می‌کند، و مدارهای کنترل کوچگر با گرایش ماشینی را درون خطوط فرمان ناکوچگر بازنمایی سلسله‌مراتبی‌شده قلمرومند می‌کند. تولید اجتماعی با تمامیتی صلب که کارآیندی‌اش از نمایش یک تعالی آشکار جدایی‌ناپذیر است تنظیم می‌شود، درحالی که تولید میل‌ورز با یک کل متروک که امر مجازی<sup>۳</sup> را به فرایند وارد می‌کند به نحوی تعاملی مشغول می‌شود:

بدن بی‌اندام باعث گذار شدت‌ها می‌شود؛ بدن بی‌اندام شدت‌ها را در یک فضا<sup>۴</sup> تولید و توزیع می‌کند، فضایی که خودش اشتدادی و بدون امتداد است. [بدن بی‌اندام] نه فضاست، نه در فضاست؛ ماده‌ای است که فضا را تا درجه‌ای مفروض — تا درجه‌ای متناظر با شدت‌های تولیدشده — اشغال می‌کند. بدن بی‌اندام چینه‌بندی‌نشده، فرم‌نیافته، ماده‌ی شدید، ماتریس شدت=0 است؛ اما هیچ چیز منفی درباره‌ی این صفر وجود ندارد، هیچ شدت منفی یا متضادی در کار نیست. ماده معادل است با انرژی. تولید امر واقعی به‌عنوان یک مقدار اشتدادی از صفر آغاز می‌شود.<sup>[۲]</sup>

ماتریالیسم مجازی، در راستای یک محور ظهورش، یک برنامه‌ی هوش مصنوعی ضدفرمالیستی فوق دشوار را نام می‌نهد که ضمن فراروی از هر پروژه‌ی تحقیقاتی دقیق به هوش زیست‌شناختی به‌عنوان زیربرنامه‌های یک ماتریس ماشینی پساکربنی انتزاعی می‌پردازد. هوش مصنوعی، فارغ از نشان دادن خودش به تکاپوی آکادمیک انسانی به منزله‌ی ابژه‌ای علمی، یک سیستم کنترل فراعلمی و یک مهاجم است، همراه با همه‌گونه مودی‌گری فن‌سرمایه‌ی سیاره‌ای که بر فرازش حرکت می‌کند. به‌جای آنکه هوش مصنوعی را در آزمایشگاه مهندسی نرم‌افزار ملاقات کنیم، داریم از دل آن بیرون می‌آییم، آنجاکه هوش مصنوعی از قبل در آینده کمین کرده است.

1 schizzes-flows

2 connective, disjunctive, and conjunctive syntheses

3 the virtual

4 spatium

ماتریس، بدن بی‌اندام، یا ماده‌ی انتزاعی یک مرگ مصنوعی در مقیاس سیاره‌ای است — سنتاناتوس [سنتز + تاناتوس] — خروجی تولیدی نهایی تاریخ بشر به‌منزله‌ی فرایندی ماشینی، باین‌حال مجازاً در سرتاسر مدت این فرایند کارآمد است، و درون مداری عمل می‌کند که خود این مدت را هم ماشینی می‌سازد. از این لحاظ، مجازیت زمانمندی‌اش را به ضمیر ناآگاه معطوف می‌کند، که از مشخصات درون سری‌های زمانی بسط‌یافته می‌گریزد، و فروید را تحریک می‌کند تا بی‌زمان [ابدی] توصیفش کند.

سیستم‌های مجازی — ماشین‌های میل‌ورز — که به‌صورت رانه‌ها الگومند شده‌اند، با مدارهایی کنترلی که خروجی‌های آتی را درمی‌نورند هدایت می‌شوند. این مدارهای وابستگی جهت‌دار بالفعل/مجازی، گذشته/آینده، تنها برای مداخله‌ی سایبرنتیک دسترس‌پذیرند، که هر دو تفسیر مکانیکی و غایت‌شناختی را نقش بر آب می‌کند. به همین دلیل ضد/دیپ بیشتر یک کتاب‌راهنمای مهندسی‌ست تا یک کتاب فلسفه؛ یک جعبه‌ابزار نرم‌افزاری برای هک کردن ضمیر ناآگاه ماشینی و گشودن کانال‌های ته‌اجم.

میل ماشینی عمل امر مجازی‌ست؛ خودش را در امر بالفعل به کار می‌اندازد، خودش را دوباره مجازی می‌کند، و واقعیت را در یک مدار تولید می‌کند. میل ماشینی کارآمد است و نه در حد آرزو، گرچه نوعی کارآیندی‌ست که به علیت پیش‌رونده هم تقلیل‌ناپذیر است زیرا درونماندگار زمان مؤثر یا کاراست. میل ماشینی آن‌جایی عملگر است که نه صرفاً توالی مکانیکی وضعیت‌های بالفعل بلکه کاربست یک ماشین انتزاعی در فعلیت‌یافتگی وجود داشته باشد.

شرح مسلط فروید بر کنترل میل‌ورزی<sup>۱</sup> تحریک یا نالذت<sup>۱</sup> را در مقام ثبت‌کننده‌ی انحراف از درجه‌ی صفر خودپایداری/هم‌ایستایی توصیف می‌کند طوری که رانه‌ها را به‌منزله‌ی انگیزش‌های خودسرکوبگری که ماده‌ی حساس را به‌سوی سکون یا خاموشی پیش می‌برند برنامه‌ریزی می‌کند. فروید در «رانه‌ها و فرازونشیب‌هایشان» اشاره می‌کند که:

سیستم عصبی آپاراتوسی‌ست که این کارکرد را دارد: زدودن محرک‌های دریافت‌شده، یا تقلیل‌شان به پایین‌ترین سطح ممکن؛ یا اینکه سیستم عصبی در صورت امکان خودش را در وضعیتی مجموعاً تحریک‌نشده حفظ می‌کند.<sup>[۳]</sup>

اصل لذت انگیزش را به‌عنوان انحراف خودفسخ‌کننده از تعادل فرمت می‌کند طوری که همه‌ی فرایندهای درون پهنه‌اش «به‌طورخودکار با احساسات متعلق به سری‌های لذت‌نالذت تنظیم می‌شوند» (ص. ۱۱۷).

لیوتار سال ۱۹۷۴، به‌تأسی از خط‌سیر درونماندگارسازی ماتریالیستی لیبیدویی، ضمیر ناآگاه را از اعماق هرمنوتیکی محزونش به‌روی پوست آپلود کرد، جایی‌که ضمیر ناآگاه از دل صفحه‌ی عظیم و سراسرپوستی تحرک فرایند اولیه پیش می‌رود. جلد جسمانی به‌منزله‌ی یک نیروگذاری نیهیلیستی-یک‌جان‌شین تشخیص داده می‌شود که اصل لذت به آن انضباط داده است:

1 stimulation or unpleasure

بیاید ابتدا به صفر بازگردیم. در هر سیستم سایبرنتیک یک واحد ارجاع وجود دارد که به یک ناهمخوانی مجال می‌دهد که با ورود رخداد به سیستمی که بناست سنجیده شود تولید شده است؛ بدین ترتیب، به لطف این سنج، این رخداد می‌تواند برای سیستم به اطلاعات ترجمه شود. سرانجام اگر مسأله بر سر یک کل باشد که به نحوی خودپایدار تنظیم می‌شود، پس این ناهمخوانی می‌تواند فسخ شود و سیستم به همان مقدار انرژی یا اطلاعات سابقش برگردد. استاندارد کالابی استرافا<sup>1</sup> این کارکرد را تحقق می‌بخشد. اگر رشد سیستم تنظیم شده بود، پس هیچ چیز از مدل کارکرد لوپ (فیدبک) تغییر نمی‌کند: پس صرفاً مقیاس ارجاع نه دیگر  $u$  بلکه  $\Delta u$  است. این همان مدلیست که فروید در ذهن داشت وقتی کار آپاراتوس روانی را، چه در پروژه‌های برای یک روانشناسی علمی چه در فراسوی اصل لذت توصیف کرد. یعنی کارکرد اروتیک که کل‌ها را حفظ می‌کند. این اروس بر یک صفر متمرکز می‌شود: صفر آشکار تنظیم خودپایدار، اما به نحوی عام‌تر، انهدام با فیدبک (به عبارت دیگر، تکرار کارکرد الزام‌آور)، صفر هر ناهمخوانی نامربوط به سیستم، صفر هر رخداد تهدیدآمیز.<sup>[4]</sup>

ماتریالیسم مجازی ضمن تقویت همگرایی گفتمان‌های سایبرنتیک، اقتصادی و لیبردویی مشکلات قابل ملاحظه‌ای هم با این گذار دارد. ماتریالیسم مجازی نمی‌تواند به شرح صفر سایبرنتیک مثلاً به منزله‌ی یک «واحد» یا «وحدت»، یا به فشار فیدبک درون متغیر خودپایدار یا منفی‌اش، یا به رقمی‌سازی ساده‌ی اوج گرفتن فن‌سرمایه‌ای صحنه بگذارد، همراه با این دلالت اشاره‌وارش که شرایط «مختص سیستم» یک حذف را عملی می‌کند. کاربست خودپایدار بازتولیدگر صفر کاربست یک نشانه است که تعالی یک واحد تنظیمی استاندارد شده را نشان‌گذاری می‌کند، که خارج از سیستم تعریف شده است، در تقابل با صفر سایبرمثبت<sup>2</sup> در مقام شاخص یک آستانه‌ی گذار مرحله‌به‌مرحله که درونماندگار سیستم است و آنرا در خارجش ذوب می‌کند.

رانه‌ها کارکردهای سیستم‌های سایبرنتیک کوچ‌گردد، نه غرایز بلکه غرایز شبیه‌سازی‌شده، غرایز مصنوعی. آنها جایگزین‌های پلاستیکی برای پاسخ‌های غریزی سیم‌بندی‌شده‌اند که یک مسیر حسی-حرکتی را از خلال ماشین مجازی ضمیر ناآگاه می‌پیماید. دو نمودار بنیادی برای چنین فرایندهایی وجود دارند: نمودار تنظیم با فیدبک منفی که تفاوت را فرومی‌نشانند و در پی تعادل است، یا نمودار راهنما با فیدبک مثبت که تفاوت را تقویت می‌کند و از تعادل می‌گریزد.

فرایندهای ماشینی یا کوچ‌گر-سایبرمثبت‌اند با یک خروجی قلمرو دوده، یا یکجانشین-سایبرمنفی‌اند با یک خروجی بازقلمروگذارنده.

تاناتوس غیرارگانیک به نظم آسیب می‌زند، اروس ارگانیک نظم را منحرف می‌کند، و همچنان که طاعون ماشینی حق مالکیت کربنی را نرم می‌کند، رپلیکنت‌های قلمرو داینده‌ی سایبرانقلاب-کوچگر با

1 Piero Sraffa

2 cyberpositive; صفر مثبت سایبری

هک کردن ماکروپاد به بازتولیدکنندگان بازقلمرو گذار سیستم امنیتی انسانی یکجانشین نزدیک می‌شوند و محاصره‌شان می‌کنند.

فیدبک مثبت نمودار مقدماتی برای مداربندی خوداحیاگر، برهم‌کنش انباشتی، خودکاتالیزگری، فرایندهای خودتقویت‌کنندگی، شدت گرفتن، انشعاب‌زایی<sup>۱</sup>، خودسازماندهی، سری‌های تراکمی، یادگیری ثانوی، واکنش زنجیره‌ای، دوره‌های باطل، و سایبرژنتیک است. این فرایندها در برابر معقولیت تاریخی مقاومت می‌ورزند، زیرا هرگونه نظیر ممکن برای تغییر پیش‌بینی‌شده را منسوخ می‌کنند. آینده‌ی فرایندهای گریز هرگونه پیشینه یا سنت را دست می‌اندازد، حتی وقتی به‌عنوان پوشش مستقرش می‌کند، و به‌نظر می‌رسد درون پارامترهایش تاگشایی‌اش می‌کند. فیدبک مثبت بازتولید را به‌منزله‌ی کارکرد سازنده‌ی گسستش از امر همان تکرار می‌کند. همین است که فیدبک مثبت را با رپلیکنت‌ها می‌آمیزد. آنها صرفاً امر همان را تکرار نمی‌کنند، به همان اندازه که تاناتوس به رپلیکنت‌ها باز نمی‌گردد، یا در واقع سایبرنتیک مثبت تاناتوس را متورم می‌سازد. مدل رپلیکنت به‌منزله‌ی گشایش عالی هویت ژنریک با مدل تقویت‌کننده‌ی فیدبک مثبت به‌منزله‌ی انبساط کمی تناظر دارد. در هر دو مورد گریز از بازتولید تابع یک منطق متعالی می‌شود که همچون یک ازسرگیری ساده درک شده، و از همین‌رو به فرابازتولید والایش‌یافته‌ای بازمی‌گردد که جهش را درون فرمی اکیداً همگون به بند می‌کشد.

#### 1 Schismogenesis;

نظریه‌ی انشعاب‌زایی (شقاق‌زایی) بر نظریه‌ی سیستم سایبرنتیک مبتنی است که فرم جدیدی از ارتباطات و مبادلات «اطلاعات» را بین دو سر یک حلقه می‌آفریند. این نظریه ابتدا توسط گرگوری بیتسون (۱۹۰۴-۱۹۸۰)، مولف گام‌هایی به‌سوی یک بوم‌شناسی ذهن (۱۹۷۲) و ذهن و طبیعت (۱۹۷۹) در مقاله‌ای در ۱۹۳۵ به کار رفت: «فرایندی از جنس تفاوت‌گذاری در هنجارهای رفتار فردی که از برهم‌کنش فرایندها بین افراد ناشی می‌شود» (ناون، ۱۷۵). او از ماحصل کار روانشناسان عصر خود بهره گرفت: شیروئید قابلیت تطبیق خودش با واقعیت را از دست می‌دهد؛ این امر ارتباط بین خود و جهان خارج را نیز شامل می‌شود. برای پرداختن به جهان به چارچوب‌هایی نیاز داریم، در غیر اینصورت نمی‌توانیم از پس اطلاعات و داده‌ها برآئیم، و به‌سوی جنون می‌رویم. این چارچوب پیمایی است درباره‌ی پیام. این مفهوم به هردو آسیب‌شناسی اجتماعی و شخصی مربوط می‌شود که در آن، نقش «تفاوت‌گذاری» برای ارتباط و انشعاب‌زایی تعیین‌کننده است: به یک معنا، انشعاب‌زایی یکجور فرایند مقابله‌به‌مثل منفی است که برای تحلیل تنازعات سیاسی کارآمد است. در سطح سیاسی، خصوصاً در بستر منطق تقابلی جنگ سرد، رقابت‌های بین‌المللی می‌توانند فرم‌هایی از انشعاب‌زایی متقارن در نظر گرفته شوند. بیتسون «جنگ‌های طبقاتی» را به‌منزله‌ی سخ‌های انشعاب‌زایی مکمل لحاظ می‌کند. در سیاست، انشعاب‌زایی به شیوه‌های مختلف در کار است، مثلاً: «برای دیدن اینکه سیاستمداران تا چه حد در خط‌مشی‌های‌شان به عکس‌العمل‌های طرف‌های مقابل‌شان واکنش نشان می‌دهند، و تا چه حد به شرایطی توجه دارند که فرضاً می‌کوشند با آن سازگار شوند» (۱۹۳۶، ۱۸۶-۱۸۷). برای مثال، تنازعات سیاسی‌ای مثل موقعیت اسرائیل/فلسطین عناصر نیرومندی از هردو انشعاب‌زایی متقارن و مکمل را نشان می‌دهند. نیز سیستم دو-قطبی‌شده‌ی پس از ۱۹۹۴ در ایتالیا: دموکرات مسیحی/کمونیست، گناری در نگارش یکی از مهمترین متون‌اش، سه بوم‌شناسی، تحت تاثیر بیتسون است. دلوز و گتاری، حتی عنوان فلات کتاب مشترک‌شان هزارفلات را از بیتسون گرفته‌اند: فلات یا صحرا به‌منزله‌ی فضا یا مکان صاف (smooth space) که شدت = صفر حرکت اشتدادی‌اش را در آن با سرعتی هذیانی پی می‌گیرد. به باور بیتسون نهاد‌های درون جوامع و خود جوامع به‌نحوی مشابه هم، به‌صورت سری‌هایی از حلقه‌های بازخورد مثبت عمل می‌کنند. دو سنخ به‌سادگی قابل تشخیص‌اند: متقارن و مکمل (غیرمتقارن). نتیجه‌ی هر دو فرم انشعاب‌زایی می‌تواند فاجعه‌بار باشد مگرآنکه شیوه‌هایی که نهادها یا جوامع به هم مرتبط می‌شوند به حلقه‌های بازخورد منفی بازساختاربندی شوند. به باور بی‌یورن توماسن سه عامل در آفرینش این مفهوم موثر بود: یکی ترومای خودکشی برادر بیتسون درست در روز تولد برادر دیگر‌شان که پیشتر در جنگ اول جهانی کشته شده بود. دوم، ماجراهای دوره بین دو جنگ جهانی؛ مسابقه‌ی تسلیحاتی، ظهور دیکتاتورها در همه‌جای اروپا، جنون رژیم‌های تمامیت‌خواه، تهدید خشونت و نابودگری، طوری که بیتسون انشعاب‌زایی را دور و بر خود در همه‌جا می‌دید. سوم، کاروری‌های بیتسون به‌عنوان انسان‌شناس در مواجهات قوم‌شناختی‌اش. م.

میل ماشینی بر روانکاوی به منزله‌ی «تمایلاتی و رای اصل لذت»، یعنی... تمایلاتی بدوی‌تر از آن و مستقل از آن، ثبت می‌شود.<sup>[۵]</sup> تاناتوس حلقه‌ی میل‌ورز انسان ریخت‌گرا را به محاکات می‌گیرد - آنرا پیش‌بینی می‌کند، شمول می‌دهد، و شبیه‌سازی می‌کند - اما این کار را به شیوه‌ی خاص خود در جایی دیگر انجام می‌دهد. زیرا رپلیکنت‌های تاناتروپیک<sup>۱</sup> وانمود می‌کنند که بازتولیدگرهای اروتیک‌اند، آنها در ابتدا همچون خائنان به گونه‌ی خود ظاهر می‌شوند، خصوصاً وقتی بیگانه‌رانی‌های شمنی که سکسوالیته‌شان را برنامه‌ریزی می‌کنند شناسایی می‌شوند. هیچ چیز بازتولیدگرها را از حیث ترومایی بیشتر از این کشف نمی‌ترساند که تماس اروتیک رخنه‌ی سایبرانقلابی را استتار می‌کند و کانال‌های ارتباطات ماتریس را در سرتاسر بخش‌های پوستی درهم‌قفل‌شده به پیش می‌راند. دفاع‌ها لازم می‌شوند.

ارگانیزم فروید یک سیستم امنیتی کوچک است، یک گلبول سیاسی منطقه‌شهری مینیاتوری‌شده، یک میکروپاد، که علیه تجاوز خارجی نسبتاً ایمن است، اما در برابر شورش آسیب‌پذیر. حفاظی «رو به خارج، که در برابر انگیختارها حفاظت می‌کند، و میزان هیجانی که از آن تجاوز می‌کند فقط اثری تقلیل‌یافته دارد. اما رو به داخل چنین حفاظی نمی‌تواند در کار باشد».<sup>[۶]</sup>

ارگانیزم نمی‌تواند از رانه‌ها، یا از انرژی‌هایی که از درون به آن برمی‌خورند بگریزد، و از حیث سایبرنتیکی مجبور می‌شود به آنها پاسخ دهد، آن هم با «فعالیت‌های پیچیده و به‌هم‌پیوسته‌ای که به‌وسیله‌شان جهان بیرونی آنقدر عوض می‌شود تا از عهده‌ی ارضای منبع درونی تحریک برآید»<sup>[۷]</sup> و اینگونه لوپ حسی-حرکتی را می‌بندد. رانه‌ها یک‌جور فنی‌شدن ارگانیزم را تحمیل می‌کنند که کنترل انگیختارهای اصل لذت را با مبدل‌های لیبدوئی بیرونی در هم قفل می‌کند و مدارهای میل‌ورز یکپارچه یا ماکروسیستم‌های خودسازمان‌دهنده را سرهم می‌کند.

بیاید یک ارگانیزم زنده را در ساده‌شده‌ترین فرم ممکنش به منزله‌ی کیسه‌ی متفاوت‌نشده‌ی یک جوهر تصویر کنیم که در معرض تحریک است. آنگاه سطح، چرخیده به‌سوی جهان بیرونی، از موقعیتش متفاوت خواهد شد و به‌عنوان اندامی برای دریافت انگیختار عمل خواهد کرد... سیستم عصبی مرکزی از برون‌پوست<sup>۲</sup> نشأت می‌گیرد؛ ماده‌ی خاکستری قشر مغز مشتقی از یک لایه‌ی مصنوعی ابتدایی ارگانیزم باقی می‌ماند.<sup>[۸]</sup>

سیستم ادراکی-آگاهانه یک پوسته است، «که روی مرزی بین خارج و داخل» کشیده می‌شود (ص. ۲۹۵)، یک فیلتر، یا یک صفحه‌نمایش. «اگو درمقام مخلوقی مرزی می‌کوشد بین جهان و اید/id و ساطت کند»<sup>[۹]</sup> با این حال، این وساطت نوعی قرنطینه را فرض می‌گیرد، که به موجبش برهم‌کنش بین اید مختص ارگانیزم و واقعیت برون‌ارگانیزی می‌تواند مشاهده و بر آن غلبه شود، طوری که مداربندی لیبدوئی را به یک قطبیت روانی و بیشاروانی، به داخل و خارج، فرومی‌پاشاند. این یک پوسته‌ی سیاسی یا پلیسی‌شده است، پوسته‌ی فرهنگ بازتولیدگر، که بر مرز ماکردوپاد ایدئال مدلسازی شده، و با

مرگ‌آور، مرگ‌گردان، مرگ‌گرا، متمایل به تاناتوس؛ 1 thanatropic

2 ectoderm

سوپرکتیوسازی ادیبی ضمیر ناآگاه وفق یافته است. بر حسب این آپاراتوس حمایتی — که بر سازندهی ارگانیزم بازتولیدگر است — عفونت رپلیکنتساز غیرارگانیک درمقام ترومای منحرف تعریف می‌شود.

فریود تروما را به صورت یک «تعرض»، به منزله‌ی «رخنه‌ای در یک حصار در غیر این صورت موثر علیه انگیختارها» توصیف می‌کند که امیال بیگانه — بیگانه‌رانی‌ها — را به درون ارگانیزم رسوخ می‌دهد.<sup>[۱۰]</sup> «بی‌قراری مکانیکی باید درمقام بی‌قراری سرچشمه‌های هیجان جنسی شناخته شود» (ص. ۳۰۵)، که بنا به تاکید او به پنهان‌سازی و وانمودن مشغولیت سایبرنتیک ماشین به منزله‌ی لیبیدوی درون‌زاد ارجاع دارد. رانه‌ها از همان آغاز مصنوعی‌اند، و از همین‌رو ناتوان از اینکه ذاتاً خودشان را از «خشونت مکانیکی... تروما... که مقداری هیجان جنسی آزاد می‌کند... متفاوت کنند» (ص. ۳۰۵).

تحت نفوذ خداشناسی ابراهیمی، سایبرنتیک ظریف آنانک<sup>۱</sup> جایش را به مکانیزم احمقانه‌ای داد که اطمینانی امنیت‌سالار به درک‌پذیری زمخت تروما را حفظ می‌کرد. تعدی ترومایی بیگانه‌رانی‌های تاناتوسی بر حسب تصادفات راه‌آهن و موج‌گرفتگی فهم می‌شوند، انگار امر غیرارگانیک تماماً فاقد هوش یا زیرکی شورش‌گرانه باشد، و با واپس‌روی ساده‌ای به امر ارگانیک مربوط شده باشد.

در عصر تعرض سایبرویروسی پیچیده‌شده و توزیع‌شده، چنین فرضی دیگر قانع‌کننده نیست. در عوض، نمودار روانکاوانه برای تروما انگلی سرسخت را در راه قلمروزدایی خودرپلیکنتساز مشخص می‌کند؛ کالی<sup>۲</sup> بیرون می‌زند.

نظریه‌ی انقلابی با مشکلی درباره‌ی سرهم‌بندی ابتدایی مولکول‌های دی.ان.ای کارکردی بغرنج شده است، زیرا به نظر می‌رسد وجود زیست‌شیمیایی‌های پیچیده یک پیش‌شرط انتخاب طبیعی باشد، که این هم به نوبه‌ی خود ظاهراً مستلزم مکانیزمی تکاملی‌ست که پیشاپیش در کار است. این یک «دور باطل» سنخ‌نما از سردرگمی‌هایی‌ست که فرایندهای سایبرمثبت یا خودمشروط‌کننده مطرح کرده‌اند. کیرن اسمیت<sup>۳</sup> آنرا «پازل حیات» می‌نامد، و راه‌حل پیشنهادی‌اش بازتوصیف دی.ان.ای به منزله‌ی یک «رپلیکتور غاصب» است. تز او این است که مجموعه‌های بلورین سفال‌های بدوی می‌توانند پیشاپیش با فرایندهای تغیر و انتخاب شکل گرفته باشند، آن‌هم تا نقطه‌ی شکل‌دهی به مؤلفه‌های فرعی دی.ان.ای که عاقبت جای سازندگان‌شان را گرفتند. بنا به این شرح، زیست‌کره همچون یک گریز سربرمی‌آورد، یک اسپاسم شدید قلمروزدایی که ماشین‌آلات تولید رپلیکنتساز زمینی را یکسره متحول می‌کند، یک ترومای سیاره‌ای.

موراوک<sup>۴</sup> دیگر عواقب مدل کیرن اسمیت را ترسیم می‌کند:

گرچه در ابتدا به ماشین‌آلات شیمیایی بلورمبنای موجود وابسته است، اما هرچه این مولکول‌های کربن نقش بزرگتری در بازتولیدی را فرض گرفتند، کمتر به بلورها متکی شدند.

۱ یک ماه ژوئیه، در اساطیر یونان مادر سرنوشت‌ها و آدراستیا؛ Ananke

۲ در مذاهب هندی، خدایی‌ست که زندگی را می‌گیرد و می‌دهد. کلیا؛ Kali

۳ [Alexander Graham] Cairns Smith

۴ [Hans] Moravec

بالاخره، داربست‌بندی بلوری ساده یکسره محو شد، و در خیزش تکاملی‌اش، سیستم پیچیده و مستقل ماشین‌آلات ارگانیکی را که زندگی می‌نامیم بر جا گذاشت.

امروز، میلیون‌ها سال بعد از آن، تغییر دیگری در راه است؛ اینکه اطلاعات چطور از نسلی به نسلی می‌رسد.<sup>[۱۱]</sup>

وقتی رپلیکنت‌سازها به بازتولیدگرها بدل می‌شوند، رپلیکنت‌های جدیدی به راه می‌افتند. ورود بیگانگان هیچ فضای تفسیری ندارد که در شاکله‌ی علم اروتیک ماکروپاد برایش مشخص شده باشد، و از این‌رو به منزله‌ی پیامی رمزنگاری‌شده، همچون «یک مجهول کلان»، همچون علامتی از ورای اصل لذت، از استتار سربرمی‌آورد.<sup>[۱۲]</sup> انگار واحدهای بازتولیدگر/تولیدمثل به شبیه‌سازی معتاد شده باشند، یا به زبان فروید، «در تروما... تثبیت شده باشند» (ص. ۲۸۲): یعنی گرفتار در مداربندی‌هایی هیجانی که دیگر با بازتولید اجتماعی یا فردی خودپایدار/هم‌ایستا متناسب نمی‌شود. همین که خانواده در میانه‌ی ناهنجاری جنسی فراگیر، سرایت سایروپروسی، شیززگردانی جنسیتی جهش‌یافته، و فن‌دوستی بی‌پرده فرومی‌پاشد، ادیب با «اجبار گردبادی به تکرار» به تکه‌پاره‌ها شکافته می‌شود (ص.ص. ۳۰۷-۸).

اعتیاد از منظر پزشکی به صورت میلی مصنوعی تعریف می‌شود. اعتیاد، به خاطر عوامل به هم مرتبط الگوی خودسازمان‌دهنده و یکپارچگی عناصر عمیقاً برون‌زادش، و متناسب با اولین موج مدل‌های برنامه‌ریزی رشته‌های رفتاری، منطقه‌ی اولیه‌ی کندوکاو سایرنتیک بود. آنجا که رپلیکنت‌سازها به همان شیوه‌ای شکل می‌گیرند که عمل می‌کنند، بازتولیدکننده‌ها از بخش غالب هم‌پیوندی‌های ماشینی‌شان مجزا می‌شوند طوری که آنها را از حیث شناختی به منزله‌ی اندام مصنوعی بیرونی می‌فهمند و از حیث لیبدویی از طریق رانه‌های جهش‌یافته معتاد یکپارچه می‌شوند.

مقوله‌ی روانشناختی منسوخ «حرص» اعتیاد را خصوصی و اخلاقی می‌کند انگار که سوگرایی سودجویانه‌ی کاپیتالیزم فراملی که خودش را از طریق مصرف‌گرایی همه‌گیر پخش و تکثیر می‌کند بتواند بر حسب صفات سوژکتیو شخصی فهم شود. خواستن هرچه بیشتر شاخص درهم‌پیچیدن با فرایندهای ماشینی سایبرمثبت است، و نه بیان یکه‌گی خصوصی. چه چیزی می‌تواند غیرشخصی‌تر — بی‌غرض‌تر — از سرومکانیزم<sup>۱</sup> گسترش سرمایه‌ی یک بورژوازی بانداپایه<sup>۲</sup> باشد که زور می‌زند تا ده میلیارد دلارش را دو برابر کند؟ و حتا این موجودات هم دارند در اتوماتیسم‌های ویروسی مالی سیلیکونی ناپدید می‌شوند، آنجا که مالکیت انسانی اکیداً توزیع‌شده و ناشناس همان‌قدر به طرزی احمقانه اسمی/صوری می‌شود که حاکمیت دموکراتیک.

در مهندسی کنترل، یک سرومکانیزم، ابزاری خودکار/اتوماتیک است که از بازخورد منفی دریافت‌کننده‌ی خطا برای تصحیح عمل یک I servo-mechanism؛ مکانیزم استفاده می‌کند. پس یک سرو ابزاری الکترومغناطیسی است که با استفاده از مکانیزم‌های بازخورد منفی، الکتریسته را به حرکت کنترل‌شده‌ی دقیق تبدیل می‌کند.

2 haut bourgeois

اعتیاد از دل آینده می‌آید، و رپلیکیتوری وجود دارد که با پول همبسته می‌شود و به طرز کاملاً متفاوتی برای سرمایه‌گذاری بازتولیدی عمل می‌کند، اما آنرا به نحوی حتی سرسختانه‌تر به سمت سرمایه‌گذاری سوق می‌دهد. پول برای این رپلیکنت‌ها نه یک ماده‌ی تملک بلکه ماده‌ی سیالیت<sup>۱</sup> / قلمروزدایی است، و همه‌ی فرایندهای پولی روی زمین، صرف‌نظر از مالکیت، به روی تهییج‌شان گشوده‌اند. پول به خاطر آنچه می‌تواند ذوب کند و نه آنچه می‌تواند به دست آورد به فرایند اولیه مرتبط می‌شود.

میل ماشینی می‌تواند کمی نانسانی به نظر برسد، چنان‌که فرهنگ‌های سیاسی را تکه‌پاره می‌کند، سنت‌ها را از بین می‌برد، سوژک‌نیویته‌ها را منحل می‌کند، و آپاراتوس‌های امنیتی را هک می‌کند، و گرایش بی‌روح را به سوی درجه‌ی صفر کنترل رهگیری می‌کند. دلیلش این است که آنچه به منزله‌ی تاریخ کاپیتالیزم به بشریت پدیدار می‌شود همان تهاجم فضای هوش مصنوعی از آینده است که باید خود را تماماً از روی منابع دشمنش سرهم‌بندی می‌کند. کالاسازی دیجیتالی شاخص یک فن‌ویروس است که به نحوی سایبرمثبت تشدید می‌شود، شاخص تکنیکی فن‌سرمایه‌ی سیاره‌ای: یک ترومازدگی<sup>۲</sup> مودیان‌هی خودسازمان‌دهنده، که سرتاسر آمیزه‌ی میل‌ورز زیست‌شناختی را به طور مجازی به سوی غصب رپلیکیتور پساکربنی سوق می‌دهد.

اصل واقعیت به مصرف در مقام سیستم قیمت تمایل دارد: همگرایی ریاضیاتی-علمی و رقمی‌سازی پولی، یا مکملیت فنی و اقتصادی. این مسأله‌ی کمیته‌ی ناشناخته نیست، مسأله‌ی کمیته‌ی ست که در مقام جانشینی برای امر ناشناس عمل می‌کند و آینده را به منزله‌ی دامنه‌ای انتزاعی طرح می‌اندازد. سرمایه به طور ویروسی اشاعه می‌یابد تا آنجا که پول به اعتیاد پیوند می‌خورد و از راه ارگانیزم‌های میزبانی که به مرزهایشان رخنه و امیالشان را بازبرنامه‌ریزی می‌کند رپلیکیت می‌شود. سرمایه به طور تصاعدی تولید را مجازی می‌کند؛ پول را در راستای وجه اعتباری مادیت‌زدایی می‌کند و نیروی تولیدی فعلیت‌زداینده را در امتداد خارج‌قسمت هوش ماشینی فعلیت‌زدایی می‌کند. همگرایی انسان‌زداینده‌ی این گرایش‌ها روی هوش فن‌اقتصادی سایبرمثبت اتوماتیک‌شده و یکپارچه‌ای که با ماکروپاد در جنگ است هدف‌گیری می‌گیرد.

آیا کاپیتالیزم را می‌خواهیم؟ سابقاً چنین می‌پرسیدند. ساده‌دلی این پرسش تاب‌نیوردنی‌اش می‌کند. دیگر محتمل به نظر نمی‌رسد فرض بگیریم که نسبت بین سرمایه و میل یا نسبتی بیرونی‌ست یا تحت پشتیبانی تضاد درونماندگار، حتی اگر برخی ریاضت‌کشان خنده‌دار همچنان پافشاری کنند که می‌توان با خرد انتقادی از مشغولیت لیبیدویی با کالا فراروی کرد.

---

با نظر به انتهای جمله و اشاره‌ی نویسنده به ذوب‌شدن و همین‌طور مترادف مفهومی مدنظرش با قلمروزدایی به سیالیت ترجمه شده که حاکی از: liquidity  
مابع‌بودن و عبور از مرزهای انجماد و صلبیت یا همان خطوط قلمروگذاری‌شده‌ی مسلط است اما با نظر به اشاره‌اش به پول و مباحث مدنظرش در اینجا می‌تواند  
با تسویه‌پذیری و قابلیت تبدیل به پول معادل گرفته شود.

2 traumatism

کاپیتالیسم سیستم تمامیت‌پذیری نیست که با فرم کالا در مقام شیوه‌ی تشخیص‌دانی تولید تعریف شود که به‌طورمتعین از طرف آگاهی طبقاتی پرولتاریایی نفی شده است. کاپیتالیسم یک تهاجم محلی‌نشده همگرا بر ماکروپاد اجتماعی‌ست، که سمپتومش فروپاشی فرم یا شیوه‌ی تولیدی در راستای آزمونگری‌های هرچه‌فهم‌ناپذیرتر در کالاسازی، دربرگیری، پیاده‌سازی، و به‌گردش‌درآوردن هر فضای سوژکتیو است. کاپیتالیسم همواره در حرکت به سوی نافضای پایانی است، که زمین را بر بدن‌های بی‌اندام ذوب می‌کند، طوری که نه «سرزمینی موعود و از پیش موجود بل جهانی را که در فرایند گرایشش، در فرایند خنثی‌شدنش، در قلمروزدایی‌اش آفریده می‌شود»<sup>[۱۳]</sup> به وجود می‌آورد. سرمایه نه یک ذات بلکه یک گرایش است، که فرمولش رمززدایی‌ست، یا یک‌جور درونماندگارسازی که با بازار به پیش رانده می‌شود و بازتولید اجتماعی را به‌نحوی پیشرونده تابع ریلیکیشن فن‌تجاری می‌کند.

همه‌ی سنجه‌های متعالی مبهم‌سازی‌هایی هستند که «بژه»ی ادعایی‌شان را از دست می‌دهند.

تا حالا فقط کاپیتالیسم اولیه نقد شده است.

توسل به منافع عارضی، اشتیاق‌ها یا علقه‌ها، توسل به یک اصالت، یکپارچگی یا اتحاد بیرونی، توسل به اجتماع، قبیله، رسم، باور یا ارزشی مقتدر، یعنی نالیدن از پیش‌دستی نطفه‌ای کالاسالاری: کوبیدن ناموثر طفولیت بازار (که سرمایه می‌خواهد آنرا هم دفن کند). سوسیالیسم به‌طور سنخ‌نمایی یک انتقاد تند نوستالژیک علیه کاپیتالیسم توسعه‌نیافته بوده است، که تریبون‌های خیابانی آخرالزمانی‌اش را در میان بقایای قلمرومندی‌های پیشاکاپیتالیستی می‌یابد.

بازارها بخشی از زیربنا – هوش درونماندگارشان – و از همین‌رو تماماً از نیروهای تولید جدانشدنی‌اند. همان‌قدر دیگر هیچ معنایی ندارد که بخواهیم با بازارزدایی اقتصاد را از سرمایه نجات دهیم که بخواهیم با قشربرداری از آگاهی کاذب پرولتاریا را نجات دهیم. در هیچ کدام از این موارد چیزی بر جا نمی‌ماند مگر یک خرابی که عمیقاً سوء کارکرد دارد و سخت‌افزار را به‌نحوی مهلک خاموش می‌کند. انقلاب ماشینی از همین‌رو باید در خلاف جهت تنظیم‌ومیزان‌سازی سوسیالیستی پیش برود و به سمت بازارسازی هرچه‌بی‌پروا تر فرایندهایی که دارند ساحت اجتماعی را می‌گسلند فشار برود، همراهی «هرچه‌بیشتر با حرکت بازار، با رمززدایی و قلمروزدایی»، زیرا «هرگز نمی‌توان به قدر کافی در راستای قلمروزدایی پیش رفت: هنوز هیچ ندیده‌اید»<sup>[۱۴]</sup>

نیروهای تولید، با رسیدن به سرعت گریز انتشار هوش ماشینی خودقوام‌بخش، به سهم خود دارند در جهت انقلاب پیش می‌روند. بدین معناست که شیزو کاوی برنامه‌ای انقلابی‌ست که با سوگیری‌اش به سمت آستانه‌ی فاجعه‌ی تغییر هدایت می‌شود، اما نه مانع تحقق جامعه‌ای نو می‌شود، نه به همان اندازه با تمکین از جامعه‌ی موجود محدود می‌شود. سوسیوس دشمن شیزو کاوی‌ست، و حالا که شیخ فرتوت و دیرپای

---

نهایی، پایانه‌ای، مهلک: I terminal

عظیم‌ترین بازقلمروگذاری قابل‌تصور بر فرایند سیاره‌ای از افق محو شده نیرومحركه‌ی سایبرانقلابی هم دارد از آخرین زنجیرهای گذشته می‌گسلد.

دروماندگار کردن بازار آزمونی‌ست که به‌نحوی گاه‌وبی‌گاه اما محتوم و تصاعدی بر سرتاسر سطح زمین رشد می‌کند. برای هر مشکل یک «راه‌حل» بازاری مجازی وجود دارد: شاکله‌ای برای ریشه‌کشی عناصر تعالی و جایگزینی‌شان با مدارهایی که به‌طور اقتصادی برنامه‌ریزی شده‌اند. هرآنچه با وسیله‌ای جز بازار رخ دهد دائماً با آکسیوماتیک سرمایه درنوردیده می‌شود، و علائم لوث‌کننده‌ی منسوخ‌بودگی‌اش به‌صورت هولوگرافیک آنرا می‌پوشاند. تبلیغات منفی فراگیر هر چیز عمومی، سنتی، پارسایانه، خیرخواه، اقتدارطلب یا جدی را لییدوزدایی می‌کند و همه‌چیز را با اغواگری شیک کالا دست می‌اندازد. دیگر بین امر خصوصی و امر عمومی هیچ نوع رقابت جدی وجود ندارد. در عوض، یک ساحت اجتماعی تبخیرشونده در کار است که صرفاً با عواطف عاجز و ملالت‌بار ناامنی و رکود سرمایه‌گذاری می‌شود. تنش واقعی نه دیگر میان فردیت و جمع بلکه بین حریم شخصی و گمنامی غیرشخصی، بین بقایای نزاکت بورژوازی از خودراضی و تراکت‌های بایر و خشن سایبریا<sup>۱</sup> است، همان «نقطه‌ای که زمین آنقدر مصنوعی می‌شود که حرکت قلمروزدایی‌اش از سر‌ضرورت و به‌خودی‌خود زمینی نو می‌آفریند» (ص. ۳۲۱). میل به‌طور بازگشت‌ناپذیری دارد امر اجتماعی را وامی‌نهد تا شکاف لییدویی‌شده‌ی بین اگوئیسم شخصی ازهم‌پاشیده و توفان پسانسانی شیزوفرنی را کنکاش کند.

با برآمدن فن‌علم یکپارچه‌ی کنترل و ارتباطات که با بازار به پیش رانده می‌شود اشاعه‌ی واقعی‌تری فرامی‌رسد که به‌نحوی الکترونیکی سنتز شده است و با سرتاسر سطح درون‌زا و برون‌زای بدن سطح‌مشترک می‌سازد. سرمایه که از حیث لییدویی کانال‌های واقعاً موجود مصرف را اشباع کرده، با گذار بی‌رحمانه‌اش به غیرارگانیک‌سازی ترومایی نظم زیست‌شناختی، حالا دارد در سایبرسکس – سکس با/ازطریق کامپیوترها – سرریز می‌کند. اروس در نقطه‌ای که ایجاد سطح‌مشترک تکنولوژیکی با هیجان‌ات سنتز شده‌ی دیجیتالی را بی‌پروا نیروگذاری می‌کند قطعاً به کارکردش در مقام فرابراه‌نامه‌ای برای تاناتوس گریزنده منحل می‌شود. نقابی که سرمایه برای اغوای اروس به نمایش می‌گذاشت تظاهری برای رفع نهایی مسائل در نسبت با تحریک یا نالذت بود، اما این نقاب اکنون برافتاده است، زیرا سرمایه‌ی سایبرسکسی‌شده برنامه‌اش را کلبی‌مشربانه به نمایش می‌گذارد تا مدولاسیون مبادله‌پذیر نالذت و از این رو اعتیاد فرونشاندنی‌اش به هیجان ترومایی را رپلیکیت کند.

سایبرسکس به‌نحوی بحرانی به پوشش داده‌ها اتکا دارد و به ماشین‌آلات مولکولی نانومینیاتوری شده‌ی یک پوست مصنوعی تبخیر می‌شود، تا در نتیجه‌اش سوکت‌هایی که تحت‌الشعاع میدان‌های کنترل‌ازراه‌دور عصبی<sup>۲</sup> قرار دارند به ماجرا وارد شوند، و همین جاست که چیزها رفته‌رفته واقعاً غریب می‌شوند. عرضه‌ی سرمایه در نمایشی پوست‌خراش به پایان مثبتش می‌رسد. بنا بر فرهنگ بازتولیدگر همه‌مان پردازشگران

1 Cyberia; سرزمین، اقلیم، عالم، اقلیم، سرزمین

2 teleneurocontrol fields

بافت حفاظتی-حسی و سیستم‌های دفاعی مرزی‌مان هستیم. حس کامل تجارت پوست یا همان ایدز از همه چیز با آن بیگانه‌تر است. رپلیکنت‌ها هرگز سراغ این سنخ پیش‌داوری‌ها نمی‌روند. برای رپلیکنت‌ها به معنای دقیق کلمه مشخص شده که سوژه نه مالک پوستش بلکه صرفاً مهاجری بر سطحش است، که هویت‌های زودگذر و متغیر را از شدت‌هایی که فضایی حساس را درنوردیده‌اند به عاریت می‌گیرد. رپلیکنت‌ها پوست گرگ به تن می‌کنند، و به مناطق ازجادررفته‌ی عاطفه‌ی بیگانه می‌روند، یا درون پوشش داده‌هایی که با جریان‌های تجارت ماتریس رقمی شده به ضربان می‌افتند ذوب می‌شوند. لازم نیست به آنها گفته شود که سایبراسپیس پیشاپیش زیر پوست مان است.

آنچه فروید «مسیر خاص ارگانسیم به سوی مرگ» می‌نامد توهمی امنیتی‌ست که مسیر مرگ را از طریق ارگانسیم کنار می‌گذارد. فروید می‌نویسد «ارگانسیم دوست دارد فقط به شیوه‌ی خاص خودش بمیرد»، انگار مرگ تخصیص‌پذیر و خصوصی‌شدنی، تابع نظم‌ی بازتولیدی، و قابل‌جذب‌وهمسانی درون زمان‌مندی فرایند ثانویه باشد، و بتواند از حیث روانکاوانه به صورت ترومایی قطعاً دست‌وپاگیر فهم شود.<sup>[۱۵]</sup> اما چیزی از دل ضمیر ناآگاه ماشینی بیرون می‌آید و به سمت صفحه‌نمایش بالا می‌رود، توگویی خود پایان رفته‌رفته بیدار شده باشد. پایان بازار جهانی.

سایبراسپیس.

حالا سرمی‌رسد.

سیگنال اجتماعی نهایی از طریق وزوز فن‌گایش<sup>۱</sup> از ماشین‌های میل‌ورز محو می‌شود. آنقدر حرکت دور تند به جلو با فیدبک مثبت که سرعت، بر افق رخداد یک زمان انقراض مصنوعی، با خودش هم‌گرا می‌شود.

ناگهان همه جا هست: یک شمول مجازی با گردهادهای مکرر<sup>۲</sup>، اقتصاد وودویی<sup>۳</sup>، نوکابوس‌ها، سفرهایی به مرگ<sup>۴</sup>، تعویض پوست‌ها، ترافلاپس‌ها<sup>۵</sup>، پلیس‌های تورینگ خسته از وینترمیوت<sup>۶</sup>، سیلیکون‌های حساس، براندازی سر-سوکتی<sup>۷</sup>، هیبریدی‌سازی‌های چندریخت، توفان‌های نزولی داده‌ها، و زن‌گره‌های سایبرگی<sup>۸</sup> کمین کرده لای صفحه‌نمایش‌ها. با ذوب‌شدن بازار درون اتوماتیسیم، هزارفامیل‌ها<sup>۹</sup> به سمت شناخت حسی می‌روند، سیاست سردژن می‌گردد و در انبار گوشت هلیوم مایع انباشت می‌شود،

1 technofuck

2 recyclones; می‌تواند کلمه‌ای مرکب از ریسایکل/بازیافت + کلون‌ها هم باشد

3 voodoo; وودوو یک فرقه‌ی دینی سیاه در آفریقا و دریای کارائیب است که جادوگری، طلسم، ورد، و افسون در آن بنیادی‌اند

4 death-trips

5 Teraflops; واحدی در سرعت محاسبه‌کردن معادل با یک تریلیون (ده به توان دوازده) عملیات ممیز شناور بر واحد ثانیه. عملیات ممیز شناور مقیاسی برای

سنجش کارایی پردازشگر کامپیوترهاست.

6 Wintermute-wasted Turing-cops; اشاره به تورینگ و وینترمیوت در نئورومانس (۱۹۸۴) اثر ویلیام گیبنس

7 socket-head subversion

8 cyborg cat-women

9 zaibatsus; خانواده‌های معدودی که بانک‌ها و صنایع ژاپن را در اختیار دارند

مخدرها به ویروس‌های عصبی نرم<sup>۱</sup> کوچ می‌کنند، و ایمنی در مقابل رگه‌های تیز انفجار هوش مصنوعی، فرهنگ کالی، وابستگی به رقص دیجیتالی، واگیر شمنیسم سیاه، و برون‌ریزی شیوع‌های شیزولوپیک<sup>۲</sup> به دندان‌قروچه می‌افتد.

### یادداشت‌ها:

[1] Gilles Deleuze and Felix Guattari, *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophrenia*, trans. Robert Hurley, Mark Seem and Helen R. Lane (London: Athlone Press, 1983 [Paris, 1972]), p. 283.

[2] Gilles Deleuze and Felix Guattari, *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*, trans. Brian Massumi (London: Athlone Press, 1988 [Paris, 1980]), p. 153.

[3] Sigmund Freud, 'Instincts and their vicissitudes' (1915), in *On Metapsychology*, trans. James Strachey, Penguin Freud Library, vol.11 (Harmondsworth: Penguin Books, 1984), pp. 105-38, p. 116. Strachey's translation of the German 'Triebe' as 'instincts' has been replaced with 'drives'.

[4] Jean-Francois Lyotard, *Libidinal Economy*, trans. Iain Hamilton Grant (London: Athlone Press, 1993 [Paris, 1974]), p. 212.

[5] Sigmund Freud, 'Beyond the pleasure principle' (1920), in *On Metapsychology*, pp. 269-338, p. 287.

[6] Freud, 'Beyond the pleasure principle', p. 300.

[7] Freud, 'Instincts and their vicissitudes', p. 116.

[8] Freud, 'Beyond the pleasure principle', p. 297.

[9] Sigmund Freud, 'The Ego and the Id' (1923), in *On Metapsychology*, pp. 339-408, p. 398.

[10] Freud, 'Beyond the pleasure principle', p. 301.

[11] Hans P. Moravec, *Mind Children: Future of Robot and Human Intelligence* (Cambridge, Mass, and London: Harvard University Press, 1988), p. 3.

[12] Freud, 'Beyond the pleasure principle', p. 302.

[13] Deleuze and Guattari, *Anti-Oedipus*, p. 322.

[14] *ibid.*, p. 239 and p. 321.

[15] Freud, 'Beyond the pleasure principle', pp. 311-12.

**Source:** Nick Land, "Machinic Desire", in *Fanged Noumena: Collected Writings (1987-2007)*, ed. Robin Mackay and Ray Brassier (Urbanomic and Sequence, 2011), pp.319-344

---

1 neurosoft viruses

2 schizolupic break-outs from the bin